شبیه زندگی

دیدار با حمید اروجعلی معلم زبان

I am a teacher

سام فرزانه
Sam.farzaneh@gmail.com

دیداری داریم با حمید اروجعلی معلم زبان انگلیسی در آموزشگاه های زبان. در این دیدار یک ساعت مصاحبه کردیم. بعد که خواستیم خداحافظی کنیم، او جمله ای طلایی گفت که قبل از اینکه یادم برود این جمله را می آورم: «مردم کلاس زبان می آیند که دروغ بشنوند. آنها دوست دارند که من یا بقیه معلم ها بگوییم که مدرک تحصیلی بالایی داریم. مثلاً کارشناسی ارشد. کاری ندارند که ما بلد هستیم خوب درس بدهیم یا نه. دنبال این هستند که بگویند معلمشان فلان مدرک را دارد.»

«من همیشه به شاگردهایم می گویم که زبان تنها چیزی است که نیازی به مدرک ندارد. سواد معلم مدرک کارش است.»

معلم باید خوب درس دادن را بلد باشد. خیلی ها هم هستند که زبان انگلیسی می دانند اما این کافی نیست، دوره های تخصصی آموزش شیوه درس دادن زبان انگلیسی در برخی از آموزشگاه ها برگزار می شود، در دانشگاه نیز یکی از گرایش های دوره کارشناسی زبان، آموزش است. اگر کسی در دانشگاه رشته آموزش زبان را نخواند یا شرکت در آن دوره می تواند خود را برای شروع کار آموزش آماده کند. حمید اروجعلی عقیده دارد که اگر کسی این دوره ها را در دانشگاه یا خارج از دانشگاه نخواند بهتر است معلمی نکند.

«اگر بخواهید معلم زبان شوید، باید معلومات عمومی خوبی داشته باشید. برای اینکه سر کلاس از شاگردها که نمی‌پرسی، خیلی از شاگردها یک چیزهایی می خوانند و سر کلاس می آیند تا جلوی معلم خود بایستند. معلم باید بتواند جلوی این شاگرد بایستد. این اولین اصل است که معلم باید بتواند کلاس را در دستش داشته باشد.»

«تفریح کردن و بگوبخند در کلاس نیز یکی از راه هایی است که می تواند به معلم برای نگهداشتن جو کلاس کمک کند.»

«نکته دیگر این است که معلم باید بلد باشد دانشش را به دانش آموز منتقل کند.»

کسانی که بدون گذراندن دوره های خاص وارد حرفه معلمی زبان می شوند «در یک مؤسسه شروع می کنند به تدریس و در همان جا هم می مانند و نمی توانند به مؤسسات دیگر بروند.» رفتن از این مؤسسه به آن مؤسسه زبان این حسن را برای معلم دارد که «از هر سیستم آموزش چیزی یاد می گیری و آن قدر با شما آشنا می شوند که در خانه بیکار نمی مانی و مدام با شما تماس می گیرند. این طوری خیلی بهتر از این است که خودت بروی مدام در کلاس های مختلف و بخواهی کار کنی.»

حالا اگر کسی این دوره ها را در دانشگاه یا در مؤسسه ای گذراند، باید آن قدر اعتماد به نفس داشته باشد که بتواند سر کلاس حاضر شود «آن هم نه یک کلاس و در یک مؤسسه. باید در چند جا کار کند تا بتواند تجربه لازم را برای حضور در کلاس داشته باشد.»

لرزیدن و ترسیدن از شاگرد

با هم می خوانیم اولین تجربه حمید را در کلاسی که همه شاگردها دختر بودند: «شاید باور نکنید من آن روز دست و پایم می لرزید. وحشتناک بود. می ترسیدم که خراب کنم. در صورتی که من سطح دانش زبانم از آن کلاس خیلی بالاتر بود، وحشت داشتم که یکی از آنها بیشتر از من زبان بداند. آن قدر می ترسیدم که تصمیم گرفته بودم قرص بخورم و سر کلاس بروم.» می دانید آن روزهای وحشتناک حمید چقدر سابقه تدریس داشت؟ «سه سال. باورت می شود من بعد از سه سال درس دادن می ترسیدم در کلاس حاضر بشوم. فکر کن در کلاس پانزده نفر نشسته اند. یعنی سی تا چشم. بعد داری به زبان انگلیسی حرف می زنی که خود این تمرکز زیادی می خواهد.»

حمید برای معلمان جوان توصیه ای دارد: «مدام باید به خودمان بگوییم که دانش کافی داریم و می دانیم که چه می کنیم. اما این ادعاها را نباید در کلاس مطرح کنیم. گاهی برای ما مشکل زا می شود.»

اینکه اول شما با کلاس خصوصی شروع کنید و بعد بخواهید به کلاس های گروهی بروید، زیاد در بالا رفتن اعتماد به نفس شما اثر ندارد. «کلاس خصوصی یک چیزی است و کلاس عمومی چیز دیگر. در کلاس خصوصی شما دو نفر هستید اما در کلاس گروهی باید به افکار آنها جهت بدهی و روی همه تأثیر بگذاری. اصولاً بهتر است که آدم اول کلاس عمومی داشته باشد، بعد خصوصی. اما من برعکس بودم.»

شهرت در تدریس زبان هم مؤثر است. گاهی شهرت خوب یک معلم می تواند شاگردان بسیاری را به سویش جلب کند.

چطور معلم شدم

«من در مؤسسه ای درس می خواندم که در آن مؤسسه از من و چند نفر دیگر خواستند که به کلاس های آموزش معلمی برویم. ما هم این کار را کردیم و همان جا تدریس را شروع کردیم. آن هم با یک کلاس. بعد کم کم شدیم و او در حال به پایان بردن دوره کلاس های بیشتری گرفتم.»

الآن بیست و شش سال سن دارد. از شانزده سالگی هم کم و بیش شروع کرده است به تدریس زبان.

بعد از اینکه معلم می شود هم به دانشگاه می رود و در رشته ادبیات انگلیسی فارغ التحصیل می شود: «قبل از اینکه دانشگاه بروم فکر می کردم نیازی به تحصیل دانشگاهی در رشته زبان ندارم. اما بعد دیدم که در کارم خیلی تأثیر مثبتی دارد.»

او می گوید که برخی از دوستانش در دوره تحصیل زبان در مؤسسه دانشجوی رشته هایی به غیر از زبان بودند و همین باعث شده که آنها در کنار کار اصلی خود، بعد از ظهر ها برای آنکه زبان از یادشان نرود، به تدریس مشغول هستند: «شاید هم برای اینکه کمک خرجی داشته باشند.»

خارج نبوده، اما زبان می داند

حمید تا به حال خارج از ایران زندگی نکرده است. اما توانسته خودش را در سطح قابل قبولی از سواد زبان نگه دارد.

«من و همسرم با هم در کلاس زبان آشنا شدیم و او در حال به پایان بردن دوره کارشناسی زبان خود است. ما در خانه گاهی با هم به زبان انگلیسی صحبت می کنیم.»

«از صبح ساعت هشت تا ساعت ده شب زبان درس می دهم و همین به من کمک کرده که مدام در حال حرف زدن به انگلیسی باشم.»

«اهل فیلم هم هستم، کتاب می خوانم، اخبار انگلیسی تلویزیون گوش می کنم. حتی شعر که می خوانم به انگلیسی است.»

لهجه نداریم

حمید سعی می کند به لهجه آمریکایی حرف بزند، اما در عین حال می گوید زیاد نمی شود در کشوری غیر انگلیس زبان بود و با لهجه محلی به انگلیسی حرف زد.

«اگر آدم تا پنج سالگی در انگلیس یا آمریکا زندگی کند، می تواند به لهجه آن کشور حرف زدن را یاد بگیرد. لهجه در همان سال های اولیه شکل می گیرد.» و ادامه می دهد: «ما ادای لهجه ای را در می آوریم. گاهی هم خوب ادا در می آوریم و ملت باورشان می شود. گاهی هم بدون لهجه حرف می زنیم.»

او معلمی داشته که به او توصیه خوبی داشته است: «معلمم می گفت نباید با لهجه در کلاس حرف زد برای اینکه شاگردان مرعوب می شوند.»

اگر خیلی بخواهیم با لهجه حرف بزنیم برای یک بومی خنده دار خواهیم بود: «اولین بار که برای یک آمریکایی ترجمه شفاهی می کردم، یک روز نه او حرف مرا فهمید، نه من حرف او را. تا اینکه به حرف زدن همدیگر عادت کردیم.»

به عقیده حمید راحت ترین لهجه در میان لهجه های زبان انگلیسی، لهجه آمریکایی است. بعد از آن لهجه بریتانیایی ها است و بعدش لهجه استرالیایی ها و اسکاتلندی ها.

باید پیری، شک نکن

«درس دادن به کودک ها کار سختی است. باید برای اینکه به آنها کلمه Dance را یاد دهی، برقصی. یا برای کلمه Jump باید پیری و شک نکنی.»

با بچه ها باید مثل بچه ها باشی: «اگر به یک دختر بچه بگویی که دوستش نداری سر کلاس گریه می کند. به پسربچه هم اگر یک برچسب اتومبیل بدهی، عاشقت می شود.»

«یک بار به یک دختربچه گفتم چرا درس هایت را نخوانده ای، زد زیر گریه و جلسه بعد با مادرش آمد. خیلی سعی می کنم که از این مشکل ها برایم پیش نیاید اما کلاس بچه ها این ایرادها را هم دارد. با این همه گاهی دلم برای کلاس بچه ها تنگ می شود.»

اما برای بزرگسالان لازم نیست این کارها را انجام دهید: «با آنها که از ۱۶ سال بیشتر سن دارند، باید شوخی کنی و متلکی به آنها بگویی. یا سربه سرشان بگذاری.»

پنج جلسه اول در یک روز

حمید برای اینکه شاگردانش را در جلسه اول به سوی خود جذب کند، در جلسه اول درس نمی دهد: «اگر جلسه اول را برای خودمان نکنیم، تا آخر سال به مشکل بر می خوریم. در این جلسه بیشتر با هم خودمانی می شویم.»

اگر معلم با بچه ها خودمانی شود، براحتی ایراداتشان را از او می پرسند. حمید روش دیگری هم برای خودمانی شدن با بچه های کلاس دارد: «من همه را به اسم کوچک صدا می کنم. تا حالا کسی هم از این اتفاق ناراضی نبوده است. یک بار هم اتفاق جالبی افتاد، من همه را به اسم کوچک صدا کردم، به غیر از خانمی که سن بالایی داشت. آن خانم اعتراض کرد که چرا با اسم کوچک صدایش نمی زنم. من می خواستم به او احترام بگذارم، اما مثل اینکه زیاد از این کار خوشش نیامده بود.»

یکی دیگر از فواید درس ندادن در جلسه اول (که شگرد کار حمید است) این است که می توانند با حرف های خودمانی سطح زبان بچه ها را بسنجد: «در ضمن بچه ها با صدا و لهجه و سرعت حرف زدن من هم آشنا می شوند.»

همین هفته گذشته، حمید در مؤسسه ای در ورامین کلاس هایی را شروع کرده است. پنج جلسه اول در یک روز داشته و تا توانسته در آن یک روز شاگردانش را با خودش همراه کرده است.

حالا فکر می کنید این آدمی که این قدر به خوش اخلاقی و حال و هوای خوب در کلاس اعتقاد دارد، آیا معلم ترسناکی هم هست؟ «آره. بیشتر شاگردهای دختر از من می ترسند. دارند جواب می دهند اما به میزنشان که نزدیک می شوم، زبانشان به لکنت می افتد. پسرها هم از من می ترسند اما همان دو جلسه اول. بعدش دیگر نمی ترسند. من اصلاً خوش برخورد نیستم، در خیابان هم هیچ کس با من حرف نمی زند.»

معلم خوب چه شکلی است

بیشتر معلم های زبان ریش و سبیل ندارند: «آنهایی هم که دارند زیاد موفق نیستند. نمی دانم چرا، اما معلم ها را با این شکل و شمایل بیشتر می پسندند.»

«شاگردها دوست دارند که معلم تنوع داشته باشد. من حتی سعی می کنم که مدل لباس پوشیدنم را هم هر چندوقت یک بار عوض کنم. می خواهم شبیه آنها بشوم تا من را قبول کنند.»

«یک همکاری ما داشتیم که من زیاد هم از نزدیک او را نمی شناختمش. اولین جلسه ای که برای تدریس رفته بود، گفته بود که اسمش مایکل است. همین و او کمک کرده بود که همه بشناسندش و البته تنوع خوبی هم در ذهن دانش آموزها ایجاد کرده بود.»

نه تنها در سر و شکل ظاهری، در معلومات عمومی هم دانش آموزان دوست دارند که معلمشان کسی مثل آنها باشد: «من زیاد فیلم می بینم و خیلی هم فیلم دارم. برای دانش آموزانم از فیلم ها حرف می زنم و گاهی هم فیلم هایم را برای آنها می آورم. خیلی وقت ها هم فیلم هایم را پس نمی آورند. من هم از آنها فیلم می گیرم و خیلی وقت ها به آنها پس نمی دهم.»

«یک وقت هایی هم نصیحتشان می کنم. برای اینکه به همه احساس مسؤولیت می کنم. به شاگردها یادآوری می کنم چقدر پول برای این کلاس ها می دهند تا بیشتر درس بخوانند و از این پول استفاده کنند.»

چه کسی، چرا زبان می خواند

دانش آموزانی که در سن و سال کم زبان می خوانند، عموماً به توصیه مادر و پدرشان به کلاس می آیند.

۱۶ ساله ها دنبال این هستند که بتوانند حرف بزنند و گرامر مدرسه شان را تقویت کنند. اما «بیست ساله ها دنبال مهاجرت هستند که بیشتر دانش آموزان از این قشر هستند.»

این را هم اضافه می کند که امروز نمی توان زبان انگلیسی ندانست: «من شاگردی داشتم که فقط برای خواندن خبرها به زبان انگلیسی کلاس می آمد.»

بیشتر زبان آموزان در تابستان به کلاس می روند و در فصل های دیگر سال تعداد زبان آموزان کاسته می شود: «اگر معلم، شاگرد را خوب جذب کند، ترم بعد هم می آید. اما اگر نه، به همان ترم تابستانی اکتفا می کند.»

اذیت بکنند، اذیت می کنم

«اگر شاگردانم اذیتم کنند، من هم اذیتشان می کنم.» این جمله از معلمی است که خودش در دوران دبیرستان کمترین کارش گچی کردن معلم ها بوده است.

«من چون خودم این کاره بودم، بلدم تلافی کنم.»

(این بخش که الآن می خواهم بنویسم به صفحه بغلی ها بر می خورد. خدا به خیر کند) حمید از عقاید فمینیست ها خوشش نمی آید. یک بار به شوخی در کلاس گفته که «زنان اشتباه خلقت هستند.» این حرف را که گفته دختری از ته کلاس جوابش را داده که «حتماً زنش ظرف ها را می دهد او بشود، برای همین این حرف ها را می زند تا دلش خوش باشد.»

حمید هم جواب داده که اصلاً ظرف نمی شوید. اما «راستش را بخواهید یک وقت هایی این کار را انجام می دهم.»

همین شوخی ها و حرف ها به او کمک می کند که لغاتی جدید را به سطر به سطر آن همراه است از اردشیر رستمی، طراح و گرافیست معروف این روزها.

کتاب را بخوانید، با آن بخندید، گریه کنید و از خط به خط آن لذت ببرید.

هفته هفت روزه

شما چند وقت است مرده اید!

سقوط ۴۰۰ گوسفند ترکیه‌ای به دره، به طوری که یکی از گوسفندان به صورت کاملاً ناخودآگاه یا خودآگاه (این را خیلی مطمئن نیستم، دامپزشکان اظهارنظر نکنند بهتر است!) خودش را به دره پرتاب می کند

اعتراض کنیم یا نکنیم، فرقی نمی کند، هوا گرم است وحتی قصد ندارد ولرم شود! پس بهتر است کلاً بی خیالش شویم و بگذاریم هر کاری دلش می خواهد بکند. من فقط محض نمونه بعضی کارهایی را که گرما در عرض یک هفته گذشته انجام داده برایتان می نویسم:

۱- سقوط ۴۰۰ گوسفند ترکیه‌ای به دره، به طوری که یکی از گوسفندان به صورت کاملاً ناخودآگاه یا خودآگاه (این را خیلی مطمئن نیستم، دامپزشکان اظهارنظر کنند بهتر است!) خودش را به دره پرتاب می کند (احتمالاً در دوران برج گی ژیمناستیک کار می کرده! و یا علوفه اش از انواع علوفه روان گردان بوده!) و سیصد و نود و نه گوسفند دیگر نیز به دلیل همدردی با گوسفند مذکور خودشان را به ته دره می اندازند تا ثابت کنند «بنی گوسفند اعضای یک پیکرند»

که در آفرینش زیک گوهرند»

۲- یک خانم راه‌ای در این روزهای گرم تابستان تصمیم می گیرد یک سر برود ثبت احوال احتمالاً برای یک کاری (آدم الکی که راه نمی افتد برود آنجا، چون نه در آنجا فیلم نمایش می دهند و نه دار و درخت دارد که هوایش خوب باشد) خلاصه مأمور ثبت احوال تا شناسنامه این خانم را می بیند، می گوید: «خانم شما چند وقت است که مرده اید!؟

من بیشتر از این نمی خواهم از تأثیرات گرما برایتان بنویسم. چون تا همین الآنش متوجه وخامت اوضاع شده اید. پس بهتر است به موضوعات دیگر بپردازیم:

بعضی دوستان در انبوه نامه ها و میل هایی که به سوی نگارنده این مطالب روانه می دارند! (من خداکیلی خیلی به خودم فشار آوردم تا این جمله سر تا پا ادبیاتی مخصوصاً با آن فعل مکش مرگ مایش را بنویسم!) تذکر داده اند چرا فکر می کنم سر جلسه کنکور سانسیس می دهند. اولاً که من و فکر؟! ثانیاً خب سانسیستان تمام شده، به من چه؟ ثالثاً همینه که هست!

در ضمن باز هم در این انبوه نامه ها و میل ها آمده که چرا من در مورد غلط های موجود در سؤالات ریاضی و فیزیک کنکوری ها چیزی نمینوشته ام که باید در جواب بگویم اینجانب بنا به تحقیق و تفحص به این نتیجه رسیدم، در آورندگان سؤالات کنکور (این یک اصطلاح جدید است که از طرف اینجانب به فرهنگستان ادب پارسی پیشنهاد می شود!) از این کار هدف و مقصودی داشته اند و آن هدف این بوده که میزان هوش و استعداد داوطلبان را در جا بسنجند! بنابراین شماهایی که متوجه این غلط ها شده اید در آزمون هوش برنده شده اید، جایزه تان این است که من بعد از این به عنوان دستگاه غلط یاب در بسیاری جاها استخدام می شوید!

لید این هفته یک کم طولانی شد. ببخشید. پس این شما و این هم مشروح اخبار:

باش تا صبح دولتت بدمد!

شما درست در همین هفته که روزنامه ها را باز کرده اید (ببخشید آن قوطی است جو کلاس می کنند، روزنامه را معمولاً ورق می زنند) و احتمالاً می خواهید بخوانید، در جریان باشید که نتایج آزمون استخدام ادواری با این امتحان هم درست مثل آب نبات چوبی ای است که می دهند دست بچه تا نق نق نکند وگرنه عزیزان دستی که موندارد شما چه اصراری برای یافتن گیسوان آن دارید؟

آخرین اصلاحات!

همینطور که روزنامه ها را ورق می زنیم به خبری می رسیدم که قبلاً البته در موردش نوشته بودیم ولی همین که می بینیم مطالبی که می نویسیم این چنین تأثیر به سزایی در به کارگیری نوع ادبیات و نحوه سخنرانی مسؤولان دارد در پوست خود نمی گنجیم و مطمئن می شویم پولی که می گیریم حلال است. یادتان می آید چندی پیش خبری داشتیم مبنی بر اینکه عمراً از دانش آموزان مدارس شهریه اخذ نشود؟ حالا بعد از گذشت چندین و چند ماه از آن روز برایتان بگویم که یکی از روزنامه ها تیتر زده: «تکلیف ممنوعیت اخذ شهریه در مدارس مشخص نیست!» نه دیگر! خداوکیلی حال می کنید ما چه تأثیری بر صداقت دیگران گذاشته ایم؟ متوجه تفاوت خبر اول و دوم هستید که؟ من از اینکه توانسته ام در این مدت کوتاه اصلاحات فراوانی در ادبیات روزمره مسؤولان به وجود بیاورم احساس خودخاتمی بینی می کنم.

بگذارید در این روزهای آخر، آخرین اصلاحاتم را هم انجام دهم و با دلی آسوده شما را ترک کنم. ببینید دوستان در جمله «تکلیف ممنوعیت... مشخص نیست»، معنی اصلی فعل نیست به «قرینه مثل روز روشن است» پنهان مانده و همه شما الآن می دانید که این «نیست» یعنی عمراً مشخص شود. بنابراین به والدین خود توصیه کنید وقتی می روند مدرسه پول همراه خودشان ببرند لازم می شود.

تأثیرات قلم!

و من همینطور دارم در روزنامه ها نتایج این مدت قلم زدنم را می بینم به چه ماهی! چرا که اگر شما در جریان باشید می دانید که من خیلی خودم را جیز کردم که چرا چند وقتی است که کشتی (همانی که با هم می گیرند!) ما روی دور ولو شدن روی تشک است و دلاورمردان این عرصه حماسه های آنچنانی می آفرینند. خب، من الآن خیلی خوشحالم که با کره تیم ملی آزاد و فرنگی جوانان ما در مسابقات جهانی لیتوانی نایب قهرمان شد و تقریباً با دست پر برگشت و من مطمئنم اگر یک کم دیگر تلاش کنم تیم ملی کشتی بزرگسالان هم توی رو در بایستی قرار می گیرند و به نام و نشان گذشته باز می گردند.

از هیجانات کاذب بپرهیزید!

«وام دانشجویی یا کارمزد پایین به دانشجویان تعلق می گیرد!» خبر خوشحال کننده ای است. می دانم الآن که دارید این خبر را می خوانید در زیرزمینتان عروسی به پا شده است. اما دوستان من حوصله ندارم هر هفته معنی فعل ها را برایتان بنویسم. به شما توصیه می کنم مقداری ادبیاتتان را خوب کنید تا دچار هیجانات کاذب نشوید. در ضمن من هر خود لازم می دانم در مورد زمان افعال هم برایتان نکاتی چند شفاف سازی کنم. تعلق می گیرد از جنس زمان آینده بعید است. این نوع زمان معمولاً با زمان مضارع اشتباه گرفته می شود و در نتیجه این اشتباهات بسیاری قرص بالا می آورند و راهی زندان می شوند.

کاملاً بی ربط

ببینید این خبری که الآن می خواهم برایتان بنویسم هیچ ربطی به جوان و این حرف ها ندارد فقط یک کمی بامزه است. گفتم توی این گرما یک کمی بخندید بد نیست به شرط اینکه قول بدهید شؤونات را رعایت کنید! «دستگیری بمب گذاران کارخانه شکلات سازی در تبریز» از این خبر نتایج بسیاری گرفته می شود که البته من ترجیح می دهم نگویم ولی باید روانشناسان دست به کار شوند و تحقیق کنند آیا:

۱- بمب گذار در کودکی دچار بحران شکلات بوده؟

۲- بمب گذار در کودکی بسته شکلات حاوی بمب را باز کرده؟

۳- بمب گذار دچار بیماری قند یا آکنه صورت است؟

۴- بمب گذار داستان هانسل و گرتل را خوانده و درصدد انتقام برآمده؟

همان «باش تا صبح دولتت بدمد» اعلام می شود. می دانم که منتظرید اسمتان را توی لیست بلندبالا پیدا کنید. اما از من به شما نصیحت که عمراً خودتان را ناراحت نکنید چون قضیه آن جور که ما تهش را درآورده ایم به همین کشکی ها هم نیست. در واقع ما کسانی را می شناسیم که آزمون نداده اند اما الآن برای خودشان یک پا کاره ای هستند. مدرک قبولی در

یک پیشنهاد

شما که غریبه نیستید

هوشنگ مرادی کرمانی، نویسنده محبوب خیلی از ما جوانان است. تعداد زیادی از ما حتی با داستان های او بزرگ شده ایم. بچه های قالیبافخانه، مشت پر پوست، خمره، چکمه و ... شاید از همه مهم تر قصه های مجید.

کارگردان های سینما می گویند خوبی داستان های مرادی کرمانی این است که قابلیت به تصویر درآمدن دارد. برای همین قصه های مجید او به یک مجموعه طولانی (به کارگردانی کیومرث پوراحمد) و مهمان مامان به فیلمی جذاب و دیدنی (به کارگردانی داریوش مهرجویی) تبدیل شد.

پیشنهاد این هفته ما برای شما، خواندن آخرین اثر او «شما که غریبه نیستید» است. کتاب، داستان زندگی واقعی نویسنده است. داستانی که با سطر به سطر آن همراه می شوید، خوشحال می شوید، هیجان زده، ناراحت و غمگین می شوید و در نهایت با سرچشمه داستان های این نویسنده محبوب آشنا می شوید.

«شما که غریبه نیستید» را انتشارات معین منتشر کرده است و طرح روی جلد آن، اثری است از اردشیر رستمی، طراح و گرافیست معروف این روزها.

کتاب را بخوانید، با آن بخندید، گریه کنید و از خط به خط آن لذت ببرید.

چیزی برای امروز

در دل کوه های سونگ شان در ایالت دنگ فنگ چین معبدی وجود دارد که به شائولین مشهور است. این معبد بودایی ۱۵۰۰ سال پیش بنا شده و درخت هایی به قدمت یک هزاره دارد. چندی پیش یکی از خبرنگاران مجله تایم خود را به این معبد باستانی رساند و عکس هایی از زندگی برهمنان درون آن تهیه کرد. معبد شائولین هنوز به خاطر فرهنگ منحصر به فرد خود و حفظ سنت های ناب، زبانزد همگان است، اما هیچ کدام اینها باعث نشده که برهمنان از زندگی هیجان انگیز مدرن عقب بمانند. آنها در کنار تمرین های ووشو و مدیتیشن، اجازه دارند در اینترنت بگردند و حتی بازی های کامپیوتری کنند. برهمنان معبد شائولین اجازه رانندگی هم دارند و بعضی شان اتومبیل های شخصی خود را بیرون معبد پارک کرده اند.